

واژگان نظامی مصوب فرهنگستان ایران

۱۳۱۴-۱۳۲۰ ش.

(۳)

محسن روستایی

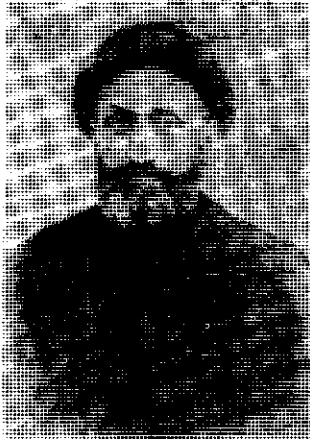
پیش محسوس می‌شد^(۶) از طرفی، وی با ایجاد دو رسته دریایی و هوایی در سازمان جدید ارتش، برای نخستین بار شصت نفر را به فرانسه، روسیه و ایتالیا جهت تحصیل و همچنین در مواردی برای خرید هواپیما و ناوهای دریایی اعزام و بعدها نیز این کار را دنبال کرد.^(۷)

در وزارت جنگ، متصدیان تشکیلات جدید نظام، متوجه شدند که با ایجاد مؤسسات تازه، وارد کردن ماشین آلات و ابزارهای نوین، باید الفاظ و اصطلاحات جدید فارسی به کار برد و برای وضع آنها با وزارت معارف مکاتبه کردند تا بالاخره انجمنی از صاحب‌منصبان ارشد و دانشمندان شورای عالی نظامی^(۸)، چند عضو کشوری وزارت جنگ و نمایندگان وزارت معارف در آبان‌مان ۱۳۰۳ ه. ش. در

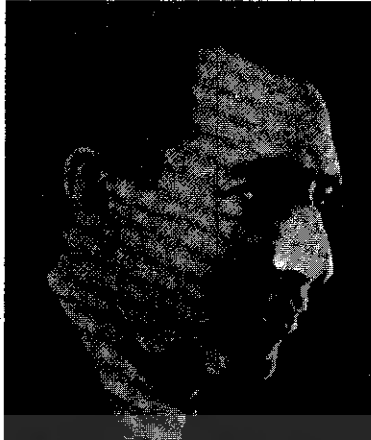
برای حفظ راهها و بخشها و دهستانها، سازمان مخصوصی تشکیل گردد که در عین حال، ضابط دادگستری و دارایی نیز باشد. به این مقصود، چهل و سه روز بعد از تشکیل قشون متحدالشکل، حکم تشکیل اداره امنیه، تحت اوامر وزارت جنگ صادر شد و ریاست آن به سرتیپ علی آقا خان نقدی (سردار رفعت) واگذار گردید.^(۴)

بزودی سردار سپه، افسران روسی و سوئدی را مرخص^(۵) و برای تقویت کادر افسری، آموزشگاههای مختلف آن روز را به نام «مدارس کل نظام» (نخست در دوره ابتدایی و سپس متوسطه و بعد دوره عالی) به وجود آورد که شامل: افواج، پیاده، سوار و توپخانه بودند. با تشکیل واحدهای جدید و توسعه ارتش، احتیاج به وجود افسران جوان با تحصیلات نظامی کافی، بیش از

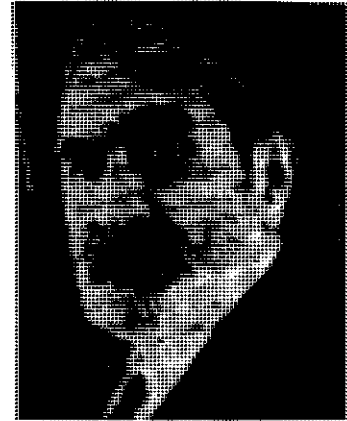
پس از کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ ه. ش. رضا خان میرپنج به فرمان احمد شاه قاجار و با نام سردار سپه، به فرماندهی دیویزیون قزاق و فرماندهی کل قوا برگزیده شد^(۱) و با صدور نخستین حکم قشونی که متضمن ابلاغ تشکیل قشون متحدالشکل، سازمان و وظایف آن بود؛ عنوان سازمان ژاندارمری کل ملغی^(۲) و برای نخستین بار در تاریخ ارتش ایران، «ارکان حرب کل قشون» (ستاد ارتش) بنیاد یافت و یاها (وظایف) و اداره پنجگانه آن ایتقسیم ایران به پنج ناحیه انتظامی و برای هر ناحیه یک لشگر با فرمان شماره ۲ ارتش تعیین گردید و از همان زمان همه کارهای وابسته به سازمانهای ارتش و یگانها و انتصابها و انتقالها و ترفیعا در فرمانهای عمومی به چاپ رسید.^(۳) از این رو در نظر گرفته شد،



یحیی دولت‌آبادی



رشید یاسمی



غلامحسین رهنما

از اعضای انجمن واژه‌گزینی ارتش (۱۳۰۳ ش.)

به کار خود ادامه می‌داد و اعضای جدید هم پیدا کرد که برخی از آنان عضو فرهنگستان بودند، چنانکه هنگامی که علی اکبردهخدا،^(۱۲) در جلسه بیست و سوم تیرماه ۱۳۱۴ ش. فرهنگستان، پیشنهاد کرد که برای دوری از اختلاف کمیسیون لغات نظامی و فرهنگستان، کمیسیون مختلطی تشکیل شود. سرتیپ نخجوان پاسخ داد که چون دو نفر از نمایندگان وزارت جنگ، عضو پیوسته فرهنگستان هستند، به منزله رابط میان کمیسیون می‌باشند و نیازی به تشکیل کمیسیون مختلط نیست.^(۱۳)

واژه‌های برگزیده انجمن واژه‌گزینی ارتش، پس از تشکیل فرهنگستان، برای تأیید و تصویب به فرهنگستان فرستاده می‌شد و سپس به عرض شاه می‌رسید و پس از تصویب، از طرف نخست‌وزیری و

انجمن مذکور در حدود چهار ماه دایر بود و تقریباً سیصد لغت وضع کرد. اصطلاحات موضوعه، بیشتر مربوط به رشته‌هایی است که در آن وقت به وجود می‌آمد، چون: هواپیمایی، آلات و افزار جنگی، توپخانه، مهندس نظام، سازمان نیروها و مانند آن که هم اکنون در ایران زمین رایج است، از قبیل: [فرودگاه، زاویه پرتاب، رهنامه، دیلم، وابسته نظامی، یورش و ...].

گمان می‌رود که انجمن واژه‌گزینی ارتش، در سال ۱۳۰۴ ش. نیز به صورت دیگری فعالیت داشته است. در این سال، وزارت جنگ در صدد ترجمه رگلمانهای نظامی (نظامنامه) برآمد و سرتیپ علی قوائلو، مأمور ترجمه شد و انجمنی، مأمور برگزیدن اصطلاحات شد. این انجمن، حتی پس از تشکیل نخستین فرهنگستان ایران نیز

اتاق شورای مذکور تشکیل گردید.^(۹)

جلسات انجمن، هفته‌ای یکبار منعقد شد و در حدود سه ساعت به طول انجامید و برای هر جلسه، پنج تومان حق حضور داده می‌شد. طرز کار بدین سان بود که اصطلاحات مورد نیاز، به زبان فرانسه نوشته می‌شد و قبلاً برای اعضای انجمن ارسال می‌گردید. در انجمن، هر کلمه جداگانه مطرح و نظریات مختلف گفته و تصمیم گرفته می‌شد. در ضمن بحث در باره هر واژه، چای صرف می‌شد؛ سردار مقتدر (سرلشکر غفاری)، معمولاً قلیانی به زیر لب داشت و صدای قلقل آن مجلس را گرم می‌کرد. حضار سالخورده، به فراخور حال از بذله‌گویی و نقل داستانهای شیرینی که به نحوی از انحا مربوط به کلمه مورد گفتگو بود، خودداری نمی‌کردند.^(۱۰)

گمان می‌رود که انجمن واژه‌گزینی ارتش، در سال ۱۳۰۴ ش. نیز به صورت دیگری فعالیت داشته است. در این سال، وزارت جنگ در صدد ترجمهٔ رگلمانهای نظامی (نظامنامه) برآمد و سرتیپ علی قوائلو، مأمور ترجمه شد و انجمنی، مأمور برگزیدن اصطلاحات شد.



نیز وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه بخشنامه می‌شد تا در نوشته‌ها و نامه‌های رسمی به کار برده شود؛ و این کار ظاهراً پیش از تشکیل فرهنگستان نیز انجام می‌شد. بخشنامهٔ زیرین در تاریخ ۱۳۱۴/۳/۳ ش. یعنی نه روز پیش از تشکیل اولین جلسهٔ رسمی فرهنگستان، از طرف وزارت معارف صادر شد:

ادارهٔ انطباعات: یک ورقه، شامل ۳۴ لغت راجع به منصب نظامی که به جای لغات سابق انتخاب شده و مورد تصویب ذات اقدس شهرباری، ارواحنا فدا، واقع گردیده است، ذیلاً نوشته می‌شود. لازم است من بعد، در کلیهٔ مکاتبات و محاورات، استعمال لغات جدید مذکوره را لازم شمارید:

ارتش به جای قشون

لشکر = لشکر (دیویزیون)

تیپ = تیپ (بریگاد)

هنگ به جای فوج (رژیمان)

گردان = گردان (باطالیون)

گروهان = گروهان

گروهان سوم به جای وکیل چپ

سرجوخه = سرجوخه

اسواران^(۱۴) به جای بهادران

دسته = دسته و رسد

سپهد = سپهد

لشکرید به جای امیر لشکر

سرهنگیار " نایب سرهنگ

سروان " سلطان

ستونیار " معین نایب

گروه = گروه

جوخه = جوخه

بزرگ ارتشتاران (ارتش بد) به جای

فرماندهٔ کل قوا

کشور به جای مملکت

میهن " وطن

درفش " بیرق سلطنتی

پرچم " بیرق نظامی

پرچم ایران " بیرق ایران

میهن ستاد = ارکان حرب کل قشون

فرمانده = فرمانده

ستاد به جای ارکان

سرتیپ = سرتیپ

سرهنگ = سرهنگ

سرگرد به جای یاور

ستوان یکم و دوم و سوم به جای نایب

گروهان یکم به جای وکیل اول

گروهان دوم " وکیل راست^(۱۵)

همچنین به موجب حکم عمومی

قشونی شماره ۲۱۸۹ مورخ بیست و پنجم

اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. واژه‌های:

پادگان به جای ساخلو

سپاه = سپاه

اسم عمومی به جای قشون

مسلسل // مترالیوز

تغییر یافته^(۱۶) و از طریق متحد المآل

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه،

به ادارات مختلف ارتش، انجمن تربیت

بدنی و اوقاف و ... ابلاغ گردید.^(۱۷)

بنابر آنچه از منابع و مآخذ و اسناد موجود برمی‌آید، بیشترین لغات نظامی که فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش.) به پیشنهاد وزارت جنگ و یا خود، مورد بررسی قرار داده، مربوط به واژگان و اصطلاحات نیروی دریایی و نیروی هوایی بوده است؛ ولی تعداد بیشماری از لغات و درجات نظامی، پیش از تشکیل نخستین فرهنگستان ایران، از طریق انجمن واژه‌گزینی ارتش تغییر یافته و جایگزین شده است [و بعدها فرهنگستان علاوه بر انتخاب اصطلاحات جدید نظامی، آنها را نیز مورد تأیید و تصویب قرار داده است].^(۱۸)

در مواردی نیز وزارت جنگ پیشنهاد خود را در بارهٔ تغییر اسامی بعضی از نواحی و مناطقی که از نظر نظامی و سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار بوده‌اند، به فرهنگستان ایران اعلام داشته که از آن جمله: خسروآباد به جای خزعل‌آباد (در آبادان) خرم کوشک به جای خزعلیه (واقع در اهواز) را می‌توان نام برد.^(۱۹)

همان‌گونه که بیان شد، احتیاج به اصطلاحات و لغات جدید از زمانی احساس شد که ایران با علوم و صنایع مغربزمین آشنا گردید؛ یعنی از آغاز قرن ۱۳ ه. ش. لیکن قبل از ظهور رضاشاه، اقتباس از تمدن و فرهنگ جدید اروپا بکندی پیش می‌رفت و احتیاج مذکور، محسوس نبود و تنها طبقهٔ روشنفکر و دانشمندان حاجت توجه داشتند.

پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. - که اساس حکومت در ایران تغییر یافت - نیازمندی به لغات و اصطلاحات تازه، آشکار و هویدا گردید.^(۲۰)

برای نیل به این هدف، چارهٔ کار در تأسیس سازمانی بود به نام «فرهنگستان ایران» که توانست در طول شش سال فعالیت خود و یا در اختیار گرفتن نخبة

دانشمندان معاصر در رشته‌های مختلف، این مهم را تا پایان سال ۱۳۱۹ ش. به انجام برساند. (۲۱)

[شیوه کار در مورد اشاعه، اجرا، آگاهی و به کارگیری واژگان جایگزین و مصوب این انجمن فرهنگی]، این بود که دبیرخانه فرهنگستان پس از تصویب واژگان، آنها را از طریق سالنامه‌ها و بخشنامه‌های وزارتی ابلاغ می‌کرد و نهایتاً در دفتر و فرهنگی به نام واژه‌های نو (۱۳۱۴ - ۱۳۱۹ ش.) منتشر ساخت؛ و قدر مسلم، در سالهای اولین واژه‌سازی فرهنگستان، بررسی لغات مربوط به اداره‌های کشوری مانند: شهربانی و شهرداری و یا لشکری مانند: نیروی هوایی و [دریایی] جزو دستور کار فرهنگستان بوده است. (۲۲)

لغات نظامی ۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش.

آب‌باز به جای غواص، نجات‌دهنده. (۲۳)

اداره دادرسی به جای اداره محاکمات و دعاوی ارتش. (۲۴)

اژده به جای ترون داتریساز d Train "atterissage" اختیار شده است؛ قسمتی است شامل چرخها و شاسی هواپیما که در هنگام فرود آمدن ابتدا بر روی زمین قرار می‌گیرد. (۲۵)

اژدر به جای تریپل (تورپیل) "Torpille" - برای شکستن و غرق کشتیهای دشمن.

اژدراکن به جای تریپل انداز (تورپیلر) "Lance - Torpilleur" - [کشتی بخاری کوچک و دراز برای افکندن اژدر].

اژدرانداز "Lance-torpille" - [دستگاهی که در اژدراکنها برای انداختن اژدر است].

بخش به جای اسکادر (۲) الی ۳ دیویزیون) مطابق سپاه [مجموعه کشتیهای که به فرماندهی یک نفر است]. "Escadre".

بسیج به جای تجهیزات که به زبان بیگانه (مبیلیزاسیون) گفته می‌شود، "Mobilisation". (۲۶)

بسیجی به جای قابل تجهیز که به زبان بیگانه (مبیلیزابل) گفته می‌شود. (۲۷)

بمب = بمب، این کلمه به جای خود باقیمانده است "Bombe".

بمباران به جای بمباردمان اختیار شده است، "Bombardement". نظایر آن در فارسی معتدد است، مانند: گلوله باران، سنگباران [و ...].

پادگان به جای ساخلو. [پادگان] گروهی از سربازان که در مکانی متوقف و برای محافظت آن مکان هستند، تاکنون ساخلو نامیده می‌شد. «پاد» در فارسی به معنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است. (۲۸)

پسی‌گرد به جای [اکسپلوراسیون "Exploration" (از پی گردیدن) کسی که در پی چیزی می‌گردد] از لغات نیروی دریایی. پیگردی به جای اکسپلوراسیونی.

تخشایی ارتش به جای صناعات ارتش؛ توضیح: کله تخشایی از تخش و تخشیدن گرفته شده که به معنی ساختن می‌باشد و در قدیم یکی از طبقات چهارگانه را در ایران، «هو تخشان» یعنی «خوب سازندگان» می‌نامیدند و رئیس آنها «هوتخشید» نامیده می‌شد. حکیم فردوسی در شاهنامه، صنعتگران را «هوتخشی» نامیده که همان تغییر شکل یافته کلمه «هوتخشی» است، چون در زبان عرب کلمه‌ای که بتوان به جای «اندوستری» اروپایی اختیار نمود، وجود ندارد و صناعات همه جا به معنی هنر آمده است. کلمه تخش و تخشایی از زبانهای قدیم فارسی گرفته و زنده شده است. (۲۹)

تنه به جای فوزلاژ "Fuselage" اختیار شده است، چون قسمت موتور و بالها و اراده از هواپیما برداشته شود، قسمت باقیمانده آن که به بدنه اصلی و جای نشستن است، تنه نامیده می‌شود و تقریباً شبیه دوکی است.

توپدار به جای کشتی کوچک دارای توپ.

تیر به جای «فلش» اختیار شده است، [در هواپیمایی] "Flèche".

جاشو به جای عملة کشتی [در کشتیهای عادی و تجاری].

جنگ به جای گر: یعنی منازعه با اسلحه مابین دو ملت یا دو کشور. (۳۰)

چنگ به جای کلاچ اختیار شده است؛ قسمتی است که در هواپیماها و اتومبیلها در موقعی که موتور کار می‌کند، حرکت را به چرخها انتقال می‌دهد و می‌توان به وسیله آن، ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود یا به چرخ اتصال داد؛ لغت خسارچی آن: "Clutch" است.

دریابان به جای امیرالبحر دوم [سرلشکر نیروی دریایی].

دریادار به جای امیرالبحر سوم [سرتیپ نیروی دریایی].

دریا سالار به جای امیرالبحر یکم [سپهبد نیروی دریایی].

دریانورد به جای ناویگاتور [بحر پیمای "Marin"].

دریایی به جای بحری، منسوب به دریا. دریابیان به جای اهل دریا

دسته به جای سکسیون (۲ کشتی)، مطابق هنگ [کشتی جنگی که به فرماندهی یک نفر است].

رزم به جای کمبا، یعنی محاربه میان دو گروه ارتش یا دو گروه از مردم "Combat". (۳۱)

رزمناو به جای کروازر "Croiseur"، [کشتی تندرو که مواظب کشتیهای دشمن

زآذخانه که در کتابهای معتبر فارسی و فرهنگها ضبط شده، محلّی را گویند که در آن اسلحه و مهمّات جنگ را ذخیره نموده، در هنگام لزوم به سربازان می‌دهند. پیشتر، آن را «قورخانه» می‌نامیدند و اکنون ذخایر و مهمّات ارتش نامیده می‌شود. بنابراین، مناسب دیده شد که همان واژه دیرین که در کتابها مکرر آمده، زنده شود.



است و برای حمله کشتیهای جنگی یا بازرگانی، از کناره بسیار دور می‌شود. رژه به جای دفیله^(۳۲) [رژه رفتن: دفیله رفتن Défilé].

رژه گرفتن به جای دفیله دادن.^(۳۳)

روش به جای مشی (ما) اختیار شده است؛ لغت خارجی آن "Allure" و مقصود از آن، طرز حرکت هواپیما یا چیزهای دیگر شبیه به آن است.

زآذخانه به جای قورخانه. توضیح: زآذخانه که در کتابهای معتبر فارسی و فرهنگها ضبط شده، محلّی را گویند که در آن اسلحه و مهمّات جنگ را ذخیره نموده، در هنگام لزوم به سربازان می‌دهند. پیشتر، آن را «قورخانه» می‌نامیدند و اکنون ذخایر و مهمّات ارتش نامیده می‌شود. بنابراین، مناسب دیده شد که همان واژه دیرین که در کتابها مکرر آمده، زنده شود.^(۳۴)

زره‌دار به جای کشتی زره‌پوش [کوریاسه "Cuirassé"]

زیردریایی به جای تحت البحری ["Sousmarin"]

ساز و برگ به جای وسایل سفر، تمام

چیزهایی که به سرباز برای سفر داده می‌شود و به زبان بیگانه «اکیپمان» [Equipment] می‌گویند.^(۳۵)

ستون به جای (ما) اختیار شده است؛ لغت خارجی آن mâât است که در کشتیها دکل گویند ولی در هواپیماها ستون مانندی است که سیمهای مهارهای هواپیما و بالها به آن وصل می‌شوند و کلمه ستون مناسبتر است.

سرنای به جای سرجوخه بحری [دریایی].

سنجاقک به جای اسپیل "Splint" اختیار شده است؛ سنجاق کوچکی است که در سوراخهای سربچه‌ها قرار می‌دهند تا در موقع حرکت مهره‌های آنها باز نشود و نیفتد.

سوخت آما به جای کاربوراتور "Carburateur" اختیار شده است؛ قسمتی است که مخلوطی از بنزین و هوا آماده نموده، برای احتراق حاضر می‌نماید؛ کلمه «آما» اسم فاعل از آمدن به معنی پر کردن و مخلوط کردن است، پس «سوخت آما» یعنی مخلوط کننده سوخت.

سوختپاش به جای ژینگلور اختیار شده است؛ قسمتی است که در اتومبیل و هواپیما بنزین یا سوخت دیگری را پراکنده می‌کند تا بتواند با هوا مخلوط شود، "Gicleur"

سیخک به جای یکی "Bequille" اختیار شده است؛ چیزی است مانند سیخ کوچکی که در دنباله هواپیماست و در هنگام نشستن، اندکی در خاک فرو رفته، مانع حرکت می‌گردد.

شهر به جای الرن "Aileron" اختیار شده است؛ قسمتی از بالهای هواپیماست که تغییر جهت و امتداد حرکت به توسط آنها انجام می‌گیرد و کار شهر را در پرندگان انجام می‌دهد.

کشتی = کشتی، به معنی مطلق و اعم. کرجی به جای قایق پارویی و یا

موتوردار.

کرو به جای قایق بادی دریایی [کرجی دریایی].

کلانتر مرز به جای کمیسر سرحدّی. مرزدار به جای مأمورین سرحدّی.^(۳۶)

مرزرداری به جای اداره گارد سرحدّی.^(۳۷)

موشک به جای فوزه Fusee^(۳۸) مهار به جای هوبان "Hauban" اختیار شده است؛ قسمتهایی است که بالها را به هم مربوط می‌سازد.

مهنای دو به جای گروهیان دو.

مهنای یک به جای گروهیان یک.

ناخدا دو به جای سرهنگ دوم بحری.

ناخدا سه به جای سرگرد بحری.

ناخدا یک به جای سرهنگ بحری.

ناو به جای کشتی جنگی به معنی اعم.

ناو استوار دو به جای استوار دو.

ناو استوار یک به جای استوار یک.

ناویان دو به جای ستوانیک بحری.

ناویان سه به جای ستوانیک بحری.

ناویان یک به جای ستوانیک بحری.

ناویر به جای راننده کشتی.

ناوبری هوایی به جای «آئرو

ناویگاسیون» اختیار شده است، چون برای

ناویگاسیون سابقاً ناوبری اختیار شده و این

قسمت مربوط به هواپیمایی است، ناوبری

هوایی نامیده شده "Aeronavigation".

ناو تیپ به جای دیویزیون (دو الی سه

اسکادر مطابق لشکر).

ناوچه به جای کشتی جنگی کوچک.

ناوسروان به جای سروان بحری.

ناوشکن به جای ضدتربیل؛ کشتی

کوچک تندرو برای دنبال کردن اژدرافکنها

[Contre - torpilleur].

ناوگان به جای جهازات مجموع

کشتیهای جنگی یک دولت (دو الی سه

اسکادر) مطابق ارتش [Flotte].

ناوگروه به جای اسکادریل - فلو تیل (دو
الی سه سکسیون) مطابق تیپ.

ناوی به جای تاین - در قوای بحری -
ملاح کشتی جنگی [سرباز نیروی دریایی].
نیروناو به جای کروازرد باتای [کشتی
تندر و جنگی Croiseur de bataille].

نیروی دریایی به جای بحرئیه.
هوایما به جای طیاره اختیار شده است؛
این ترجمه در هوایمایی مدتی است
معمول شده است و لغت خارجی معادل
آن، "aéroplane" است.

در پایان، درخور اذعان است که با
مراجعه به کتب و فرهنگهای معتبر زبان و
ادب فارسی در می یابیم که نخستین
فرهنگستان ایران در جایگزینی واژگان، به
صورت اعم و لغات نظامی به صورت
اخص؛ قاموس لغات، متون تاریخی، ادبی
و ... زبان فارسی را مد نظر داشته و در
بکارگیری این لغات، به متون اصیل و کهن
فارسی استناد نموده اند؛ و در مواردی نیز
ترجمه تحت اللفظی لغات بیگانه، معیار و
سنجشی برای جایگزینی لغات مصوب این
انجمن فرهنگی بوده است. (۳۹)

نمونه ای از این لغات

آب باز āb - bāz [= آب بازنده، صفت
فاعلی مرکب مزخّم] به معنی ۱ - شناور،
آبوز، غوّاص، سیّاح.

(فارسی سره، غیاث اللغات، دهخدا). ۲ - هر
یک از جانوران راسته آب بازان. (فرهنگ
زبان فارسی امروز).

۳ - به اشخاصی نیز اطلاق [می شده] که در
چاله حَمّام، حرکات نمایشی انجام
[می داده اند]. (فرهنگ معین) [این واژه را
فرهنگستان ایران با توجه به معانی مذکور،
به جای غوّاص که واژه ای است عربی،
انتخاب نموده است].

اژدر aždār [= اژدها = اژدها] (اسم) ۱ -
اژدها و ماربزرگ، سر علم و رایت، شعبان،



علی اکبر دهخدا عضو پیوسته نخستین فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ ش).

برغمان. (ناظم الاطباء، برهان قاطع، دهخدا،
فرهنگ جعفری، فرهنگ سعدی) ۲ - کنایه
از مردم شجاع و قهر آلود. (برهان قاطع) ۳ -
در افسانه های باستانی و متون قدیمه
فارسی، نام مار بزرگی بوده که از دهانش
آتش برون می ریخته است. (فرهنگ معین)
وزین هفت سر اژدر عمر خوار

بپرهیزد آن کو بود هوشیار (لبیبی)

۴ - گلوله خودرو زیر آبی به شکل سیگار
برگ بسیار بزرگ که با نیروی بخار، برق
حرکت می کند و بر اثر برخورد با هدف
متفجر می شود. (فرهنگ زبان فارسی
امروز).

[فرهنگستان این واژه را به معنی
ماشینی خودکار که حاوی مواد منفجره

است و به منزله سلاح زیردریایی و برای
شکستن و غرق کردن کشتیهای دشمن
می باشد، در نظر گرفته؛ این واژه به جای
کلمه فرانسه "Torpille" جایگزین شده
است].

بسیج basij [= بسیج] (اسم، مصدر)

۱ - سامان، جهاز، اسباب، وسایل
۲ - سلاح، ساز و جنگ (فرهنگ معین)

۳ - ساختگی کارها و کارسازها و ساخته
شدن و آماده گردیدن، خصوصاً ساختگی و
کار سازی سفر. (برهان قاطع)؛ ساختگی و
آمادگی (ناظم الاطباء)؛ ساختگی و آماده
شدن برای کارها، خاصه سفر. (آنندراج)؛
ساختن کاری، ساختگی و آماده شدن.
(فرس اسدی، جهانگیری) ۵ - آهنگ و
قصده. (فرهنگ سعدی) ۶ - کلمه بسیج از
نظر دستوری از مصدر بسیجیدن است و به
معانی اسم مصدر، مصدری، صفت فاعلی،
صفت مفعولی و امر می آید. (لغتنامه
دهخدا) ۷ - یعنی آماده ساختن نیروی
نظامی و تمام ساز و برگ سفر و جنگ،
تجهیزات ساز و جنگ (لغتنامه دهخدا،
واژه های نو).

دریغش نیاید ز بخشیدن ایچ

نه آرام گیرد به زور بسیج (فردوسی)
[فرهنگستان این واژه را بدین معنی و به
جای کلمه فرانسه میلیتاریسم
"Mobilisation" برگزیده است].

جاشو jāšū (اسم)، کسی که در کشتی
کار می کند که آن را کارگر کشتی، ناویار،
ملاح گفته اند (معین، دهخدا).

بنابر آنچه از منابع و مآخذ و اسناد موجود برمی آید، بیشترین لغات نظامی که فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش.) به پیشنهاد وزارت جنگ و یا خود، مورد بررسی قرار داده، مربوط به واژگان و اصطلاحات نیروی دریایی و نیروی هوایی بوده است؛

[این کلمه در نسب امیر هرموز در بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان آمده است و چنین می نماید که جاشو چون لقبی به معنی امروزین یعنی «ملاح»، از قدیم متداول بوده است.]

آنگاه که ملک قاوورد قصد تسخیر عمان می کند و بایستی سپاه او از دریا بگذرد، به او گویند: خطر امواج دریای محیط در پیش است و از رکوب مراکب ناچار. گفت: سمّ اسب من آن جا رسد؟ گفتند: اگر والی و امیر هرموز بدر عیسی جاشو، زیر پایها و کشتیها سازد، رسد و بدون عزم عازم آن حدود شد، و ... (بدایع‌الازمان، به نقل از دهخدا).

جنگ jang (اسم) به معنی جدال و قتال، کارزار، ستیزه، نبرد. (ناظم الاطباء) نورد، پیکار، غزوه، حرب، رزم، هیجا، و بالفعل کردن، آوردن، پیوستن، افتادن و ادا داشتن مستعمل می شود. (آندراج)، حکیم طوس فرماید:

ولیکن چو در جنگ خواری بود.
گه آشتی بردباری بود.
معانی دیگر: گفتگوی با فریاد و خصومت، کین، شوراننده جنگ:

غلامانش از پیل به زیر آوردند و براسب نشاندند و جنگ کنان ببردند. (تاریخ بیهقی)
این واژه در زبان و متون فارسی، به صورت ترکیبی نیز بسیار به کار رفته، از جمله: جنگ زرگری، جنگ دروغی با کسی برای فریفتن دیگران. (فرهنگ معین):

[فرهنگستان این واژه را با توجه به معانی فوق، به معنی نزاع با اسلحه ما بین دو ملت یا کشور - که به زبان فرانسه Guerre گفته می شود - پذیرفته است.]

شهر par - šah [= مخفف شاهپر، اسم مرکب «شاه + پر»].

[این واژه در متون فارسی به معنی اولین بال پرندگان (برهان قاطع) و به صورت ترکیبی مانند: شهپر جبرئیل و شهپر روح الامین به کار رفته است؛ ناصر خسرو می فرماید:

بیرید، در آشیان تقدیس

وصف تو ز جبرئیل شهپر

[این واژه را فرهنگستان به جای (الرن =

Aileron) اختیار نموده است.]

کرجی i - karaj (صفت نسبی)، منسوب

به کرج، اهل کرج. (معین)؛ کشتی خرد و

کوچک و زورق. (ناظم الاطباء)؛ نوعی

کشتی خرد که برای حمل اسباب به کار برند.

(آندراج)؛ بلم، غراب. (دهخدا)

[این واژه را فرهنگستان با عنایت به

معانی فوق، به معنی قایق پارویی جهت به

کارگیری در نیروی دریایی برگزیده است.]

کرو Keraw (ow) (اسم)، به معنی کشتی

و جهاز کوچک که آن را سنبک نیز گویند.

(جهانگیری، برهان قاطع)؛ کشتی خرد که در

دریا باشد. (غیاث اللغات) مستند به این

بیت سعدی:

جوانی پاکباز و پاکرو بود

که با پاکیزه رویی در کرو بود. (آندراج)

این معنی را جهانگیری از شعر سعدی

استنباط کرده است؛ رشیدی گوید: او درین

بیت مستفرد است، معنی مزبور درست

نیست، چه از بیت دوم:

«شنید ستم که در دریای اعظم

بگردابی در افتادند با هم»

تلویحاً بودن آنان در کشتی استنباط

می شود و صحیح «گرو» است، یعنی عاشق

او بود، مشهور هم همین است، ولی باید

دانست که این کلمه به همین معنی در

سواحل خلیج فارس مستعمل است.

(دهخدا، معین)

[فرهنگستان این واژه را به معنی قایق

پارویی یا موتور دار (کرجی بادی) دانسته

که فرانسه آن "Coriseur de bataille"

می باشد.]

ناخدا nā - xodā [ناو خدا] (صفت

مرکب، اسم مرکب) ناخدا مخفف

ناو خداست یعنی صاحب و خداوند ناو که

کنایه از کشتی و جهاز می باشد. (برهان

قاطع، معین).

خدا کشتی آن جا که خواهد برد

دگر ناخدا جامه بر تن درد

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۱۹).

فرمانده کشتی و کشتیان (ناظم

الاطباء)، رئیس ملاحان در یک کشتی،

کشتی کش، بزرگ کشتی:

کشتی شکست و مردم فنا شدند

ای ناخدا جواب خدا را چه می دهی

(به نقل از دهخدا)

کلمه ناخدا، آن جا که به معنی بیدین، ملحد،

دهری است، صفت مرکب است. (ناظم

الاطباء).

[این واژه مشخصاً از مصلحات نیروی

دریایی است که فرهنگستان در مقیاس کلمه

«سرهنگ» آن را برگزیده است.]

ناو nāv (اسم)، این لغت ریشه در پارسی

باستان naviyā اوستا (navāza) = کشتیران -

هندی باستان nāv [به معنی کشتی، قایق،

کرجی] و زبان سانسکریت و ... داشته.

(دهخدا)

مرحوم ملک الشعراى بهار در باب

توضیح لغات نادر چهار مقاله نظامی

عروضی آرد: ناو به معنی وادی عربی یعنی

درّه‌هایی که آبی از میان آنها بگذرد و در دو

طرف، آبادان و معمور باشد؛ یا رودخانه‌ای

که از میان دشت یا دو کوه بگذرد. (سبک

شناسی، ج ۲، ص ۳۰۳)

«بادغیس خرمترین چرخاوارهای

خراسان و عراق است؛ قریب هزار ناو هست
پر آب و علف که هر یکی لشکری را تمام
باشد. (چهار مقاله، ص ۳۱)

این واژه در معانی مختلف در متون
ادبی و تاریخی به کار رفته است که معانی
معروف و مصطلح آن عبارتند از:

۱- کشتی، سفینه، زورق. (ناظم الاطباء)
۲- هر چیز دراز را گویند که میان آن گود
باشد، یعنی تهی و خالی. (آندراج)، جوی
آب. (برهان قاطع) ۳- چوبی که آب از آن در
زیر آسیا رود. (فرهنگ جعفری) ۴- ناودان
بام خانه، رخنه و سوراخ ۵- چوبی که بدان
خمیر نان را پهن می‌کنند. (برهان قاطع) ۷-
در اصطلاح گیاهشناسی دو گلبرگ کوچک
متصل به هم را «ناو» گویند. ۸- کشتی
جنگی به معنی اعم (واژه‌های نو) [معنی
مورد نظر فرهنگستان].

نیرو niru (اسم). این واژه در متون و
ادب فارسی به معانی مختلف به کار رفته
است، از جمله: زور و قدرت، رمز قدرت،
عاملی که می‌تواند جسمی ساکن را متحرک
یا متحرکی را ساکن کند و یا در نوع حرکت،
تغییری دهد؛ انرژی، توانایی؛
مرا پادشاهی آباد هست

همان گنج مردی و نیروی دست
(شاهنامه)

واژه نیرو به جای قوه "Force" از سوی
فرهنگستان اختیار شده است که در اصطلاح
نظامی، هر یک از قوای مختلف نظامی؛
مجموعه تجهیزات جنگی یک دولت یا
مملکت در هوا یا زمین یا دریا که به ترتیب:
نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی
نام دارد. (دهخدا)

ساز و برگ Sāz - o - barg (اسم مرکب)
به معنی اسباب و وسیله‌های لازم برای
کاری.

(فرهنگ زبان فارسی امروز)، اسباب و
سامان. (آندراج)، برگ و ساز و آلت، ساز و
سامان، آلات و ادوات. ابوالعباس گوید:

«زخان و مان و قرابت به غربت افتادم
بماندم این جایی ساز و برگ و انگشتان»
«ساز و برگ» را به معنی «تجهیزات»، ساز و
سلاح، ساز و برگ جنگی و ساختگی نیز
آورده‌اند:

«ساز و برگ از سپه گرفتن باز
تا سپه را نه برگ ماند و نه ساز»
(هفت پیکر نظامی)

[فرهنگستان این واژه را با توجه به معانی
فوق، به جای وسایل و تجهیزات سفر و
تمام چیزهایی که به سربازان برای سفر داده
می‌شود و به زبان بیگانه «اکیپمان
Équipement می‌گویند، برگزیده است].

سوخت أما sūxt - āmā = سوخت
آماینده (صفت فاعلی مرکب مرخم)
سوخت + أما؛ این واژه به جای کار بوراتور
"carbureateur" از سوی فرهنگستان اختیار
شده است که مخلوطی از بنزین و هوا آماده
نموده؛ برای احتراق حاضر می‌نماید.
(دهخدا، واژه‌های نو)

سوختپاش sūxt - pās (صفت فاعلی
مرکب مرخم) سوخت + پاش، سوخت
پاشنده. این واژه در نیروی هوایی به جای
ژینگلور از سوی فرهنگستان پذیرفته شده
است که در اتومبیل و هواپیما، بنزین یا
سوخت دیگری را پراکنده می‌کند. "Jigleur".
(معین، واژه‌های نو)

پانویسها

- ۱- تفرشی، مجید، «روزشمار کودتای ۱۲۹۹
ه. ش.»، «مجله گنجینه اسناد»، دفتر اول و دوم، سال
دوم، ص ۳۸.
- ۲- نشریه شماره ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران، تاریخ
ارتش نوین ایران، بخش نخست (مجلد یکم)،
تهران، چاپخانه ارتش، ص ۵۸.
- ۳- ذکاء، یحیی، ارتش شاهنشاهی ایران از
کوروش تا پهلوی، تهران: شورای ارتش جشن
دو هزار و پانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران،
ص ۲۸۳.
- ۴- قائم‌مقامی، جهانگیر، تاریخ ژاندارمری

ایران از قدیمی‌ترین ایام تا عصر حاضر، بی‌جا،
بی‌نا، بی‌تا.

۵- نشریه شماره ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران،
همان، صص ۴۷ و ۵۱.

۶- نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در
ایران، ایرانشهر، ج دوم، تهران: دانشگاه تهران،
۱۳۴۳، ص ۱۱۰۶.

۷- نخجوان، محمد (امیر موق)، تاریخ ارتش
شاهنشاهی ایران، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴، صص ۲۰۹ و
۲۱۷.

۸- اعضای شورای عالی نظامی، عبارت بودند
از: عیسی صدیق، یحیی دولت‌آبادی و غلامحسین
رهنما از وزارت فرهنگ و سرلشکر جلاویز، سرلشکر
غفاری، سرهنگ مهندس رضا شیبانی، سرهنگ
کریم معاون نظام، رشید یاسمی، سرهنگ حاج‌علی
رزم‌آرا، سرهنگ کریم قوائلو. نگارنده، «مجله گنجینه
اسناد»، سال سوم، دفتر چهارم، زمستان ۱۳۷۲، ص ۳۱.

۹- صدیق، عیسی، یادگار عمر، تهران: چاپخانه
سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور، ۱۳۲۸، ص
۳۵۸.

۱۰- همان، ص ۲۵۹.

۱۱- همان ص ۳۵۸.

۱۲- مرحوم دهخدا، در سال ۱۳۱۴ ش. از
سوی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه،
به سمت عضویت پیوسته نخستین فرهنگستان
ایران - اعضای که مقررأ در جلسات حاضر و
فرهنگستان از آنان تشکیل می‌شد - منصوب شد.
متن سند شماره ۱:

وزارت معارف، صنایع مستظرفه، اداره
انطباعات، به تاریخ ۱۳۱۴/۳/۱۲ [ش.]. نمره
۱۵۹۴/۱۲۶۲. نظر به ماده ششم اساسنامه
فرهنگستان ایران، مصوب پنجم اردیبهشت
۱۳۱۴ [ش.]. و به موجب تصویبانه نمره ۱۷۲۷ -
۱۳۱۴/۳/۶ هیأت وزرای نظام، جناب آقای میرزا
علی‌اکبر دهخدا به سمت عضویت پیوسته
فرهنگستان ایران منصوب می‌شوند.

وزیر معارف و صنایع مستظرفه [مهر و امضا]
۱۳- بدره‌ای، فریدون، گزارش دربار
فرهنگستان ایران، تهران، انتشارات فرهنگستان
زبان ایران، شماره ۱۶، ۱۳۵۵، ص ۱۱.

۱۴- اسواران (اسم) به معنی یگان سواره نظام،
معادل یک گروهان (صدری افشاری، غلامحسین
و...، فرهنگ زبان فارسی امروز).

۱۵- بدره‌ای، فریدون، همان، صص ۱۳ و ۱۴،
«عنوان بخشنامه تعداد ۳۴ لغت را اعلام داشته، در
حالی‌که تعداد این لغات در متن بخشنامه ۳۳ لغت
می‌باشد».

۱۶- نشریه شماره ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران، همان ۷ صص ۷۶ و ۷۷.

۱۷- سند شماره ۲ آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۵۷۲۵۱۰۰۶.

۱۸- صدیق، عیسی، همان، ص ۲۳۷.

۱۹- سند شماره ۳؛ متن سند: بخشنامه وزارت داخله - به تاریخ ۱۱/۱۸/۱۳۱۶. وزارت داخله - به موجب پیشنهاد وزارتین جنگ و مالیه، فرهنگستان ایران برای «خزعل آباد» واقعه در آبادان، «خسر و آباد» برای «خزعلیه» واقعه در اهواز «خزم کوشک» را اختیار و از تصویب پیشگاه همایون شاهنشاهی نیز گذشته است؛ مقرر فرماید از این به بعد آن دو محل را به نامهای جدید بنویسد.

رئیس الوزراء
۸۱۹۹۷ - ۱۷/۱/۹۱۳]: رونوشت شرح بالا برای اطلاع فرمانداری تهران فرستاده می شود

رئیس دفتر وزارتی [امضا]

۲۰- نامه فرهنگستان، «سخنان حسین سمیعی، سال ۱۳۲۲، ص ۱۴. [موجود در کتابخانه مجلس شورا].

۲۱- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹.

۲۲- سالنامه پارس، سال ۱۳۱۷ ش. ص ۱۲۱۷. (موجود در کتابخانه مجلس شورا)؛ همچنین سالنامه آمار ۱۳۱۴ - ۱۳۱۶ ش. (موجود در کتابخانه مجلس)؛ و سند شماره ۴، نمره ۴۲۴۱۹، مورخ ۱۳۱۴/۷/۱۴ ش. [صورت لغات و اصطلاحات نیروی دریایی] موجود در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان ۱۰۸۰۰۵.

۲۳- تمامی لغات مربوط به نیروی دریایی که در این مقاله آمده است، برگرفته از سند شماره ۴ است که در تاریخ ۱۴/۷/۱۳ [۱۳] به نمره ۴۲۴۱۹، از وزارت جنگ برای استحضار حکومت طهران ارسال شده است، به امضای رئیس کابینه وزارت داخله، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران (۱۰۸۰۰۵) و (۵۱۰۰۶).

۲۴- سند شماره ۵؛ متن سند: وزارت داخله، اداره دفتر، به تاریخ ۱۳۱۶/۱۰/۳۰، نمره ۶۵۴۳۱. فرمانداری طهران - به موجب پیشنهاد وزارت جنگ در نود و هفتمین جلسه عمومی فرهنگستان، دو کلمه ذیل انتخاب و از تصویب پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی گذشته است:

اداره دادرسی [به جای] اداره محاکمات و دعاوی ارتش؛ دادستان [به جای] مدعی العموم. قدغن فرماید از این به بعد لغات مزبور را استعمال

و به کار برند.

آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد وزارت مالیه، شماره تنظیم (۱۰۱۰۰۱).

این سند نشان می دهد که اصطلاحات «اداره دادرسی» و دادستان به پیشنهاد وزارت جنگ به تصویب رسیده و منشاء لغات نظامی است؛ ولی در کتاب واژه های نو، انتشارات دبیرخانه فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ - ۱۳۲۰ ش.)، این واژگان جزو لغات عدلیه (دادگستری) قرار گرفته است.

۲۵- سند شماره ۶: تمامی لغات مربوط به نیروی هوایی که در متن این مقاله آورده شده، ضمیمه سند و بخشنامه زیرین است: بخشنامه، ریاست وزراء، شماره عمومی ۴۲۴۵، تاریخ ثبت ۱۳۱۶/۳/۲۵.

به عموم وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی - فرهنگستان ایران بنا به پیشنهاد وزارت جنگ، برای برخی لغات و اصطلاحات مربوط به نیروی هوایی معادلهایی به شرح ضمیمه اختیار نموده که فقط در هوایمایی به کار می رود و لغات مزبور به شرف عرض پیشگاه اعلیحضرت همایون رسیده و مورد تصویب واقع گردیده است. علیهذا، مقرر فرماید که لغات جدید را به جای کلمات سابق به کار ببرند. رئیس الوزراء

آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان، شماره تنظیم (۱۰۸۰۰۵) و (۵۱۰۰۶).

۲۶- سند شماره ۷: بخشنامه وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۶/۱۱/۱۳، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان، (۱۰۸۰۰۵) و (۵۱۰۰۶). همان.

۲۸- سند شماره ۸: بخشنامه وزارت داخله، اداره کارگزینی، به تاریخ ۱۳۱۶/۹/۱۷، نمره ۱۳۰۲۶، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان (۱۰۸۰۰۴) و (۵۱۰۰۶).

۲۹- سند شماره ۹، وزارت داخله، اداره دفتر وزارتی، به تاریخ ۱۳۱۷/۸/۳۰، شماره ۶۷۷۳۳، به فرمانداری تهران، به امضای [فریدونی]، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان (۱۰۸۰۰۴).

۳۰- سند شماره ۱۰: بخشنامه وزارت کشور، شماره ۵۲۴۳ [۱]، به تاریخ ۱۳۱۷/۱۱/۱۸، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان (۱۰۸۰۰۴) و (۵۱۰۰۶).

۳۱- همان.

۳۲- بخشنامه وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۵/۱۱/۲۲، نمره ۶۸۶۱۷، به حکومت طهران، آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، کد فرهنگستان، (۱۰۸۰۰۴) و (۵۱۰۰۶).

۳۳- همان.

۳۴- سند شماره ۹، همان.

۳۵- سند شماره ۷، همان.

۳۶- واژه های نو تا پایان سال ۱۳۱۹ ش. تهران: دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۲۰، ص ۷۷.

۳۷- همان.

۳۸- همان، ص ۷۸.

۳۹- برای بررسی، مقایسه و ریشه یابی لغات نظامی، منابع و فرهنگهای زیر دیده و استفاده شده است:

- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ سوم، ۱۳۵۲.

- صدری افشاری، غلامحسین و دیگران، فرهنگ زبان فارسی امروز، تهران: مؤسسه نشر کلمه، چاپ اول ۱۳۶۹.

- فرهنگ جدید عربی - فارسی، ترجمه منجدالطالاب، مترجم محمد بندریگی - تهران: انتشارات اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۶۲.

- غفرانی، محمد و مرتضی آیت الله زاده شیرازی، فرهنگ اصطلاحات روز، فارسی - عربی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.

- حامدی ربانی، ا. فرهنگ سعدی، تهران: انتشارات سعدی، بی تا.

الحسینی المدنی التنوی، عبدالرشید بن عبدالغفور، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی - تهران: کتابفروشی بارانی، بی تا.

- نفیسی، علی اکبر، فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء)، تهران: کتابفروشی خیام، بی تا.

- ابن خلف تبریزی، برهان قاطع، به قلم محمد عباسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، بی تا.

- ابن خلف تبریزی، برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین، تهران - مشهد - کتابخانه زوار، ۱۳۳۰ ش.

«رامسپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین، غیاث اللغات، به کوشش، منصور ثروت، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳.

- پاشا، محمد، متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.

Dictionnaire de Poche Larousse, librairie Larousse Paris-France. 1979.

- انجوی شیرازی، میرجمال الدین حسین بن فخرالدین حسن، فرهنگ جهانگیری، ویراسته دکتر رحیم عقیقی، مشهد: چاپخانه مشهد ۱۳۵۱.

- اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد، لغت فرس اسدی، به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری، ۱۳۵۶.

